



چند خط برای تجمع حامیان فلسطین

در خط‌کشی آدمیت و حیوانیت «گشت» نبرید



عطیه همتی دبیرگروه نقد روز

روز ۲۷ یان ماه همزمان باروز جهانی، اقدام برای فلسطین، درایران و بسیاری از نقاط جهان راهپیمایی برای حمایت از مردم مظلوم فلسطین شکل گرفت و مردم ایران در این روز به خیابان‌ها آمدند. راهپیمایی بزرگ بین‌المللی که در خیابان‌های بسیاری از شهرهای بزرگ دنیا شکل گرفت تا فریاد نفرت از اسرائیل و حمایت از کودکانی که دسته‌دسته زیر بمباران وحشیانه صهیونیست‌ها شهید می‌دهند در گوش همه مردم جهان پییچد. در تهران نیزاین راهپیمایی در حدود ساعت ۱۵ به‌وقت ایران با مرکزیت میدان انقلاب آغاز شد و گروه‌ها و اقشار مختلفی از مردم به میدان آمدند و در این تجمع جهانی شرکت کردند. عکس‌ها و فیلم‌های منتشرشده از این گردهمایی بزرگ به‌خوبی نشان می‌دهد فریاد انزجار از صهیونیسم‌ته‌متعلق به یک‌گروه و جریان خاص است و نه حتی می‌توان آن را در دسته‌بندی‌های مذهبی جای داد بلکه انزجار از اسرائیل مساله همه انسان‌هایی است که انسانیت و آدمیت‌شان از شدت وحشیگری صهیونیست‌ها به درد آمده است.

فراموش نکنیم مساله فلسطین کانون اتحاد همه جریان‌های سیاسی کشور است

در ۴۰ روز اخیر چه در رسانه‌ها و چه در تریبون‌های رسمی کشور به‌خوبی شاهد بودیم که با وجود همه اختلاف‌نظرهایین جریان‌های سیاسی کشور، مساله فلسطین مساله واحد و مشترک همه جریان‌های سیاسی و حتی فرهنگی بود و همه جریان‌های کشور از راست‌ترین نقطه تا چپ‌ترین نقطه از رژیم صهیونیستی اعلام انزجار کردند. اتفاقی که باید قدر آن را دانست و برای نگهداری و مراقبت از آن تلاش کرد. بیش از ۱۱ هزار نفر در جنگ اسرائیل و فلسطین به شهادت رسیده‌اند. بیش از پنج هزار کودک فلسطینی به خاک و خون کشیده شدند تا به همه و همه جهان اسلام با همه تکثرهای دینی، آیینی و مذهبی خود بار دگر ثابت کنند رژیم صهیونیستی مساله‌ای قابل مذاکره و قابل عادی‌سازی نیست و حالا این وقایع به‌وجودآمده نیازمند مراقبه‌های جدی سران کشورهای اسلامی و حتی سران کشور خودمان است. هیچ مناسک دیگری به دلیل وقایع ایجادشده درباره فلسطین نمی‌تواند این جمعیت رنگارنگ را با همه تفاوت‌های خود به خیابان‌ها بکشانند و به جرات می‌توان گفت به‌وجودآمده حول مساله فلسطین در ۴۰ روز اخیر بی‌سابقه بوده است.

از وزیر شعاری که داشتیم تا شعارسازی که نداریم

راهپیمایی مردم ایران که روز گذشته برگزار شد اگرچه پرشور بود اما به‌روشنی کم‌وکاست مادر رهبری جریان‌های مردمی چه در شعارسازی و چه در پذیرش همه اقشار به‌دردآمده در موضوع فلسطین رابه‌خوبی نشان داد. شعارهایی تکراری، کلیشه‌ای و حتی گهگاه استادیومی که فقط از هر اجتماعی به اجتماع دیگری می‌رود بسیار نمایان بود. مانند همان شعار «حیاکن رهاکن» که در میدان انقلاب توسط لیدرها در شرکت‌کنندگان درخواست می‌شد. شعار انقلاب اسلامی از مهم‌ترین شاخصه‌های انقلاب بود که نشان‌دهنده مانیفست سیاسی و حتی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بود. از شعار «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» گرفته تا شعار مهم «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» که در آن آرمان‌های فکری حضرت امام را برای ایران نشان می‌داد. شعار چنان در انقلاب اسلامی مهم بود که مرحوم «محمود مرتضایی‌فر» به دلیل جهت‌دهی احساسات مردمی در اجتماع‌های سیاسی به «وزیر شعار» معروف شد. اما این روزها که هیجانات و احساسات مردمی نسبت به مساله فلسطین به دلیل این حجم از وحشیگری‌های صهیونیستی به‌اوج خود رسیده است شاهد دم‌دستی‌ترین شعارها هستیم و هیچ برنامه طراحی شده‌ای برای مدیریت و جهت‌دهی این احساسات وجود ندارد.

نگذاریم مساله فلسطین باضعف اجرایی ما دم‌دستی شود

مساله فلسطین در جهان مدیون امام خمینی (ره) است و امام بود که هرساله راهپیمایی روز قدس به همه جهان یادآور شد که مساله قدس مساله اول و اصلی جهان اسلام است. این در حالی است که شعارهای کف میدان کشور حکایت از این ماجرا دارند: نسل چهارم و پنجم انقلاب اسلامی از جا بلند شده و کف میدان آمده و فلسطین دغدغه‌اش شده است اما وقتی در مهم‌ترین اجتماع‌ها دم‌دستی‌ترین و حتی استادیومی‌ترین شعارها که هیچ مساله مبنایی و مفهومی داخل آن نیست داخل دهانش می‌گذاریم چگونه می‌توانیم توقع داشته باشیم که نگاه و نسبت به مساله فلسطین همان نگاه بلندپایه و بزرگ و آرمانی حضرت امام باشد؟ او هر بار در هر اجتماعی که ایجاد شده به میدان آمده و می‌خواهد جوش و خروش نسبت به این مساله را هر است با نظام اسلامی فریاد بکشد. در دست دارد همراه و همزمان با سایر مردم جهان نسبت به فلسطین ابراز احساسات دسته‌جمعی نشان دهد آن هم در کشوری که داعیه‌دار این مساله است. اما دستگاه‌های عریض و طویل فرهنگی برای او در خیابان‌ها جز آن‌که دور هم جمع‌شان کنند تدارکی ندیده‌اند. آیا بهتر نبود دست‌اندرکاران و متولیان امر وقتی این نیاز جمعی را از توجهات قبلی احساس کردند برای باقی‌تجمع‌هایه‌خصوص این‌تجمع برنامه ویژه‌تر و پرمحتواری برگزار می‌کردند؟ نباید گذاشت مساله فلسطین که حالا مساله روز جهان است با برگزاری تجمعات بی‌محتواتبدیل به مساله‌ای دم‌دستی و بی‌اهمیت شود. مساله‌ای که باید هر نسل بعد از انقلاب اسلامی به نسل بعد از خودش منتقل کند.

رفتارهای سلبی در موضوع فلسطین جایی ندارد

مساله فلسطین دیگر فقط مساله جهان اسلام نیست. مساله فلسطین امروز مساله همه مردم جهان است. مساله‌ای که در غرب روزی متعلق به جریان روشنفکری بود امروز به کل وجدان‌های بیدار در سراسر جهان تسری به پیدا کرده است. موضوعی که باید در امر اجرایی تجمعات و حتی برنامه‌های مربوط به فلسطین رعایت شود. اگر روزی جریان موسوم به حزب‌الله داعیه‌دار مساله فلسطین بود امروز باید بدانند پرچم حمایت از این مردم مظلوم به دست تمام اقشار جهان رسیده است. بی‌شدها حتی صدایشان برای فلسطین و آنچه این روزها بر سر مردمان بی‌دفاع و کودکانش می‌آید در آمده است. متولیان داخلی باید فرآنجاحی‌تر برای فلسطین عمل کنند چنانکه مساله فلسطین در دنیا فرآنجاحی، فرادینی و فراسرمزینی شده است. رفتارهای سلبی در تجمعات جایی ندارد. تذکرات و رفتارهای سلبی باید خارج از تجمع وجود داشته باشد. آن کس که برای فلسطین به میدان آمد، حتی اگر به غلط پوشش اسلامی ندارد حداقل برای بیداری آدمیت خودش آمده است. فلسطین بین آدمیت و حیوانیت خط کشیده است نه حتی انسانیت و غیراسلامیت. تمام آدمیت و انسانیت با هر شکل و ظاهری جلوی رژیم صهیونیستی ایستاده است. مساله آنقدر بزرگ است که امام موسی صدر می‌گوید اگر روزی شیطان با اسرائیل بجنگد ما کنار شیطان می‌ایستیم. پس در مساله فلسطین خط‌کشی تا‌وای نباید ساخت.

درباره اخلاق جنگ و اظهارنظر تاسف‌بار بیورگن هابرماس

فیلسوف و جنایت



پرویز امینی عضو هیات‌علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه شاهد

متن پیش‌رو حاصل ارائه پرویز امینی در گروه تلگرامی گفت‌و شنود است که به‌صورت یادداشت شفاهی تنظیم شده است

پیش از ورود به بحث، باید به یک نکته متداول و زیک اشاره کنم، وقتی ما با یک رویداد یا یک پدیده روبه‌رو می‌شویم، پرسش‌هایی وجود دارد که آن پرسش‌ها نحوه مواجهه ما با آن پدیده را رویداد را در آن شکل می‌دهد. به‌شکل متعارف، ما می‌توانیم از پنج پرسش صحبت کنیم؛ پرسش اول ما پرسش توصیفی است، چیس‌تی آن رویداد و پدیده‌ار، چگونگی شکل‌گیری و برخی از پیامدهای بالفعلی را که دارد مورد توجه قرار می‌دهیم. پرسش دوم، پرسش از چرایی آن رویداد و پدیده‌ار است. وقتی این چرایی معطوف به علت‌شناسی است، از مفهوم تبیین استفاده می‌کنیم. گاهی این چرایی معطوف به دلیل‌شناسی و معناشناسی است، از تفسیر استفاده می‌کنیم. در آنجا دنبال معنا یا دلیل آن اتفاق هستیم. علت یک امر بیرونی و خارجی است، دلیل یک امر درونی، معناشناسانه و معرفت‌شناسانه است. پرسش سوم معطوف به مساله آینده‌پژوهانه است، اینکه این رویداد و پدیده‌ار احتمالاً یا چه وضعیتی ختم می‌شود یا چه سناریوهایی برای ختم این پدیده‌ار یا رویداد پیش‌روی ما وجود دارد. سوال چهارم یک سوال تجویزی است که بسته به اینکه ما که هستیم، چه موقعیتی داریم، چه جایگاهی از نظر اجتماعی، سیاسی، مدیریتی، انگیزه‌ها و ایدئولوژی داریم باید تنظیم کنیم که نسبت به این رویداد چه واکنشی نشان می‌دهیم. اما سوال پنجم، یک سوال هنجاری است و به یک شکلی با این چهار سوال ممکن است ارتباط داشته باشد، اما متفاوت است. ما در اینجا درمورد اینکه رویداد چگونه رخ داده، چرا رخ داده و چه خواهد شد، سوال نمی‌کنیم. اینجا حکم اخلاقی مدنظر است. بحثی که ما در این گفتار می‌خواهیم انجام دهیم، معطوف به سوال پنجم است، یعنی می‌خواهیم ماجرای فلسطین یا ماجرابی را که در غزه در جریان است به‌لحاظ اخلاقی یا حکم اخلاقی مورد پرسش و ارزیابی قرار دهیم. این پرسش از این جهت مهم است که برخی فیلسوفان مانند هابرماس در این باره صحبت کردند و متناسب با صورتبندی‌ای که از این مساله و پدیده‌ار داشتند، وارد قضایوت‌های اخلاقی شدند.

مساله فلسطین را چطور می‌فهمیم؟

حکم اخلاقی ما درمورد مساله غزه و فلسطین، ناظر به این است که ما چه صورتبندی‌ای از مساله داریم، یعنی پرسش‌های پیشینی که انجام دادیم، پرسش‌های یک تا چهار و نحوه پاسخگویی ما به چهار پرسش تاثیر سرنوشت‌ساز و مهمی در شکل دادن به حکم اخلاقی ما دارد. دو صورتبندی کلان درباره ماجرا فلسطین می‌توان داشت؛ یکی اینکه ماجرای فلسطین را ذیل اشغالگری و ضد‌اشغالگری ترسیم کرد یا به‌تعبیر دیگری ذیل استعمار و ضد‌استعمار آن را تقسیم کرد یا اینکه ما ماجرای فلسطین را حول یک نزاع بین یک ساختار سیاسی و جنبش اعتراضی ببینیم. نزاعی که بین دو قومی که یا به‌لحاظ عربیت یا اسلامیت دربرابر یک قوم دیگر که معطوف به یهود هستند، درحال منازعه است و برای تصرف یا اعمال اقتدار در سرزمینی که روی آن اختلاف دارند. این دو صورتبندی از مساله است که هرکدام به پیامدهای متفاوتی هم منجر می‌شود. اگر ما جمع‌بندی یا صورتبندی اول را قبول داشته باشیم، مساله فلسطین- اسرائیل را ذیل دوگانه استعمارگر و استعمارشونده تقسیم کنیم، پیامدهایی که بتوانیم حکم اخلاقی درباره‌اش بدهیم، متفاوت خواهد بود. مثلاً برای داوری اخلاقی نقطه آغاز را نمی‌توانیم ۷ اکتبر قرار دهیم و عملیات حماس را به عنوان متجاوز یا برخی تعبایر حرکت تروریستی درنظر بگیریم و پاسخ اسرائیل را به حماس یک پاسخ موجه از موضع دفاع درنظر بگیریم یا مثلاً توفیق یا عدم‌توفیق طرفین را در میزان تلفات یا در میزان هزینه‌هایی که برای همدیگر ایجاد کنند، تعریف کنیم.

چرا نباید جریان استعمارزدایی را شکست‌خورده نامید؟

اگر این دوگانه استعمارگر و استعمارشونده را بپذیریم، آن وقت جریانی که به شکل‌های مختلف سیاسی و نظامی درحال استعمارزدایی است یا رفتار ضد‌استعمارگرانه دارد، مادام که بر این رویه و بر این انگیزه تلاش، مقاومت و ایستادگی می‌کند، ولو اینکه هزینه زیادی بپردازد یا تلفات زیادی بدهد، ما نمی‌توانیم آن را مغلوب و شکست‌خورده قلمداد کنیم، زیرا برای یک ارزش بسیار حیاتی درحال نبرد است و مادام که این وضعیت تداوم دارد و این جریان ضد‌اشغالگری موضوعیت دارد، ازل قابل‌گذاری منفی نیست. در این باره مثلاً تجربه الجزایر و جریان ضد‌اشغالگری آن و مقاومتی که دربرابر استعمار فرانسه انجام شد، یک نمونه و مصادیق از همین شکل از استعمار است که بالغ بر صدسال این اشغالگری ادامه داشته است. جریاناتی به‌شکل مبارزاتی شکل گرفتند و هزینه‌های انسانی و غیرانسانی سنگینی این مقاومت و جریان ضد‌استعماری در الجزایر داشته و البته به پیروزی و استقلال الجزایر و پایان دادن به جریان اشغالگری منجر شده است. تفاوتی که البته مساله استعمار در جایی مانند الجزایر و جاهای دیگر دنیا با فلسطین دارد، این است که نوع استعمار در فلسطین از نوع استعمار اسکالی یا استعمار مهاجرنشین است، یعنی برخلاف برخی دیگر استعمار اسکالی استعمار که استعمارگر از منابع طبیعی و نیروی انسانی آنجا استفاده می‌کرد و نوعی آبیازایی و تحقیر بومیان را در پی داشت، اما تلاش یا حرکتی برای خارج کردن بومیان از آن منطقه نمی‌کرد و دیگری را جایگزین آنها در این سرزمین نمی‌نارد، مثل تجربه‌هایی در کانادا، استرالیا، آمریکا و حتی آفریقای جنوبی. نوع استعماری که در فلسطین صورت می‌گیرد، یک استعمار اسکالی و مهاجرنشین است. حتی کسانی که تا قبل ۱۹۶۷ و حمله‌ای که اسرائیل به کشورهای عربی کرد (و بخشی از آن را اشغال کرد و برخی معتقدند که تا سه‌برابر وسعت سرزمینی پیدا کرد) اسرائیل را مصادیق استعمار نمی‌دانستند. بعد از این تاریخ (۱۹۶۷) اسرائیل را یک قوای اشغالگر و استعماری متکی به حمایت‌های برخی امپراتوری‌ها مانند انگلیس و بعد آمریکا می‌دانند.

اختلاف‌نظر چنین دیدگاهی با فیلسوفی مانند هابرماس در همین جا شکل می‌گیرد. او دفاع اسرائیل را موجه می‌داند و حماس را یک حرکت تروریستی می‌خواند. این دیدگاه به این دلیل است که نوع صورت‌بندی

درباره اخلاق جنگ و اظهارنظر تاسف‌بار بیورگن هابرماس

فیلسوف و جنایت



که هابرماس از این مساله دارد ذیل استعمارگر و استعمارشونده نیست، او حرکت حماس را نقطه آغاز می‌داند و به تجربه تاریخی این مساله یعنی آغاز استعمار و اشغال در هفت هشت دهه پیش توجه ندارد. بنابراین این صورت‌بندی که ما ماجرای فلسطین و اسرائیل را ذیل استعمارگر و استعمارشونده ترسیم کنیم یا نه برای اینکه چه حکم اخلاقی بدهیم در این ماجرا، بسیار مهم و مؤثر است.

اما اگر صورت‌بندی دومی داشته باشیم که معطوف به این باشد که ما و جنگی بین یک جنبش اعتراضی با یک ساختار سیاسی هست یا دو نیروی قومی که بر سر سرزمینی با یکدیگر می‌جنگند، آن وقت نوع بحث و نوع ارزیابی اخلاقی متفاوت خواهد شد که ذیل اخلاق جنگ معمولاً این بحث می‌شود.

۴ نظریه درباره اخلاق جنگ

حال اگر نزاع امروز غزه و اسرائیل را ذیل مفهوم جنگ طرفینی تعبیر کنیم و جنگ را هم به‌عنوان یک حرکت خشونت‌آمیز سازمان‌یافته و هدفمند که شدت و استمرار دارد و اهدافی سیاسی را دنبال می‌کند توصیف کنیم آن وقت چهار نظریه درباره اخلاق جنگ قابل طرح است که بین آنها دو نظریه جدی‌تر است.

نظریه اول، نظریه صلح‌طلبی است که معتقد است ما در هیچ شرایطی اخلاقاً اجازه نداریم نسبت به دیگران خشونت بوزیم یا به کشتن انسان‌های دیگر مبادرت کنیم، ولو اینکه آنها بخواهند دنبال کشتن و قتل ما باشند. دیدگاه دوم دیدگاه جنگ‌طلبی است که جنگ را مظهر ظهور فضایل انسانی و شکوفایی استعدادهای انسان‌ها می‌داند و در هر شرایطی جنگ را یک امر مطلوب می‌داند. دیدگاه سوم که دیدگاهی رئالیستی است معتقد است جنگ و صلح را نباید اخلاقی قضایوت کرد یا درباره‌اش تصمیم گرفت. جنگ و صلح مشروط به اینکه منافعی داشته باشند قابل قبول هستند. اگر جنگ منافع ما را تامین می‌کند جنگ مطلوب است و اگر صلح منافع ما را تامین می‌کند صلح؛ در این زاویه مساله اصلی تامین منافع است چه با صلح و چه با جنگ. دیدگاه چهارم نظرگاهی است که از آن تحت عنوان جنگ عادلانه یاد می‌کنند، جنگ عادلانه به تعبیر آگوستین قدیس جنگی است که در آن انگیزه دینی وجود داشته باشد؛ جنگی که با دستور کلیسا مشروع می‌شود. در دوره متاخر هم یک فیلسوف یهودی آمریکایی به نام ولترز که جزء کامنتاریس‌ها و جماعت‌گراها دسته‌بندی می‌شود معتقد است که ما می‌توانیم تحت شرایطی از جنگی به نام جنگ عادلانه صحبت کنیم که اخلاقی هم هست.

جنگ در چه شرایطی عادلانه است؟

از دیدگاه ولترز جنگ عادلانه در سه مرحله قابل ارزیابی است، یک مرحله پیش‌جنگ، مرحله دوم حین جنگ است و مرحله سوم مرحله پس‌جنگ. در مرحله پیش‌جنگ چندین شرط برای عادلانه بودن جنگ گذاشته‌اند، اولین یا شاید مهم‌ترین شرط این است که جنگ با انگیزه دفاعی صورت بگیرد. در این صورت‌بندی یکی از مصادیق جنگ دفاعی جنگ پیش‌دستانه است، یعنی ظاهراً مبادرت به جنگ با شما آغاز می‌شود اما انگیزه‌ها پیش‌دستانه است، یعنی شما اطلاع داری یا خبر داری یا جمع‌بندی دارید که جنگی علیه شما در حال وقوع است. مایکل

والترز با چنین نگاهی دو جنگ افغانستان و عراق را ارزیابی می‌کند. او جنگ با افغانستان را پیش‌دستانه و دفاعی می‌داند اما جنگ با عراق را به دلیل اینکه مدعی سلاح‌های کشتار جمعی در آن ثابت نشده است غیراخلاقی می‌شمرد. شرط دومی که در وضعیت پیش‌جنگ برای جنگ عادلانه در نظر گرفته می‌شود این است که تمام راه‌های مسالمت‌آمیز اعم از مذاکره دیپلماسی، میانجیگری و… برای حل منازعه طی شده باشد و به شکست انجامیده باشد و راهی جز جنگ باقی‌نمانده باشد. این هم جنگ را عادلانه و اخلاقی می‌کند. سوم هم اینکه از یک منشأ مشروعی مجوز جنگ صادر شده باشد که این موضوع در جنگ‌های بین‌المللی خیلی مناقشه‌برانگیز است که این منشأ مشروع برای صدور مجوز برای جنگ چیست؟ شرط چهارم واکنش تخریبی متناسب با تهاجم باشد. شرط پنجم با انگیزه درست انجام شود. شروط حین جنگ که منتج به اخلاقی شدن نبرد می‌شود دو تا است، یکی تمایز و دیگری تناسب؛ در تمایز بحث تفکیک بخش‌ها و افراد و اماکن غیرنظامی از اماکن نظامی است و مشروعیت جنگ و اخلاقی بودن جنگ این است که اهداف غیرنظامی مورد تعدی و تجاوز قرار نگیرد. اینکه سلاح‌های کشتار جمعی نامشروع تلقی می‌شود و درباره‌اش موضع اخلاقی اتخاذ می‌شود از این زاویه است که در استفاده از آنها امکان تمایز بین بخش‌های نظامی غیرنظامی وجود ندارد. دوم شرط عادلانه بودن حین جنگ تناسب است، یعنی پاسخی که شما به تهاجم طرف مقابل می‌دهید باید متناسب با تخریبی که او کرده است باشد. در شرایط پس‌جنگ برای عادلانه و اخلاقی بودن چند تا نکته وجود دارد. یک نکته این است که متجاوزان هرکه هستند باید مورد تنبیه قرار بگیرند، میزان جبران خسارت با خسارتی که ایجاد شده متناسب باشد، از سوی دیگر نباید طرف مغلوب تحقیر شود به شکلی که صلح برقرار نشود و انگیزه برای شعله‌ور کردن جنگ پدیدار شود.

آیا واکنش اسرائیل اخلاقی بود؟

حال اگر مساله غزه را از موضع اخلاق جنگ بررسی کنیم و صورت‌بندی اشغالگر و اشغال‌شونده، یا استعمار و ضد‌استعمار را هم در نظر بگیریم و به شرایط پیش‌جنگ، حین جنگ و پس‌جنگ توجه کنیم، می‌بینیم که باز به لحاظ اخلاقی آن طرف جنگ که محکوم و کارش به لحاظ اخلاقی غیرقابل دفاع است، اسرائیل است و آن طرفی که به لحاظ اخلاقی قابل دفاع است، جریان مقاومت یا حماس است. مثلاً در پیش‌جنگ عملیات طوفان الاقصی ولو پیش‌دستانه دفاعی است و اینکه هیچ راه‌حلی در حال‌رحل نظامی باقی‌نمانده و همه مسیرهایی که دیگر که تجربه کردند به سرانجام نرسیده است، صهیونیست‌ها در سال جاری میلادی بیش از ۲۰۰ فلسطینی را در غزه کشته‌اند. انگیزه آزادی‌بخش وجود داشته است نه توسعه‌طلبی و اشغالگری و مجوز مشروعی به‌عنوان یک انسان مسلمان یا انسانی که حقوق اساسی‌اش نقض شده است برای جنگ دارد. در حین جنگ می‌بینیم که اسرائیل نه تمایز و نه تناسب را رعایت نکرده است. غیرنظامیان و مکان‌های غیرنظامی هدف اول هستند. اکثریت کشته‌شدگان کودکان و زنان هستند. تناسب هم ندارد؛ یعنی آنچه در حال انجام است از نظر تلفات و ویرانی که ایجاد می‌کند در مقایسه با آنچه طوفان الاقصی رقم زده تناسب هم ندارد. بنابراین اگر موضع دوم را هم اتخاذ کنیم و از آن موضع مساله را ارزیابی کنیم هیچ فیلسوفی نمی‌تواند از اسرائیل دفاع کند و اقدامش را اخلاقی و عادلانه ارزیابی کند.